

❖ فصل اول: بعد از دوئل

قله بانبو، قله نیم‌گام.

همانطور که از نامش پیداست، قله‌ای بود که تنها چند متر فضا برای ایستادن رویش داشت: نیم‌گام در سمت جلو به صخره‌ای باشکوه می‌رسید که هزاران متر ارتفاع داشت. آن بالا، سنگ‌های ناهموار به سمت آسمان خیز برداشته و درختان کوهستان به طرف جلو خم شده بودند؛ در زیرش، راه باریکه‌ای مه‌آلود و عمیق به شکلی بی‌همتا چرخیده و ناله‌هایی چون اشباح تسخیر شده در سراسر کوهستان طنین می‌انداخت.

این پرتگاه، جایی بود که آسمان و زمین هرگز با هم ملاقات نمی‌کردند.

رو در روی این صخره بلند، قله کوهستان دیگری قرار داشت که قله یینگ‌هویی^۱ خوانده می‌شد. این قله نسبت به قله بانبو نه خیلی بلندتر بود و نه شیب‌دارتر — دیواره‌هایش تا هزاران متر ارتفاع داشتند، گویی که با چاقوی تیزی بریده شده باشند. به نظر می‌رسید جای پا ندارد، حتی سرسبزی ناچیزش هم در زیر خاک مدفون شده بود و ریشه‌هایش دورتادور سنگ‌ها را گرفته بودند. منظره اینجا کافی بود تا تن هر کسی را به لرزه بیندازد و آنان را برای بالا رفتن از قله پشیمان کند.

پس، نامش قله یینگ‌هویی بود، — قله‌ای متولد شده از افسوس‌های حتمی.

در بین این دو قله شکافی طبیعی دهان باز کرده. از آن بالا چنان به نظر می‌رسید انگار دریایی از ابرها با تنبلی آنجا می‌چرخند و در عمق آن شکاف پنهان می‌شوند، حتی انسان می‌توانست بگوید که صدای غرش شرورانه تندبادها را از دوردست می‌شنود.

هیزم‌شکنان عادی و شکارچیان جرات نداشتند از آنجا بالا بروند، حتی مبارزان سطح شیان-تیان^۲ که آنجا می‌ایستادند در دلشان ترسی می‌پيچید و بر ناچیز بودن ذات انسان در برابر طبیعت غبطه می‌خوردند.

هرچند، آن زیر، مه در پای صخره بود، میان رودخانه‌هایش پر آب و دیوارهای کوهستانش، مسیری سنگفرش شده با سنگ‌های ناهموار ایجاد می‌کرد. یک مسیر باریک، بلند و خطرناک بود اما در این موقع، دو مرد روی آن قدم می‌زدند، یکی جلوتر حرکت می‌کرد و دیگری پشت سرش می‌آمد.

همانطور که رودخانه وحشیانه می‌تاخت و می‌غرید، امواج وحشی بارها و بارها بالا آمدند و به سنگ‌های لیز و خیس برخورد می‌کردند. اگر کسی هنگام راه رفتن در آنجا احتیاط نمی‌کرد، حتی در صورتی که همراه امواج او را پرتاب نمی‌کردند حتماً به خاطر پاشیدن آب خیس می‌شد اما اگر افراد سعی می‌کردند خم شوند، آن وقت با چهره سنگ‌ها و تیزی‌شان روبرو می‌شدند. به طور خلاصه، اینجا مسیری دشوار بود که هرکسی برای گذر از آن با سختی مواجه می‌شد و با این همه، دو مرد با قدم‌هایی بلند از درون یک حیات گذشتند، حرکاتشان پر از اعتماد به نفس و آسودگی بود.

«من شنیدم بیست سال قبل، استاد چی، برترین استاد کوهستان شواندو، برترین جنگجوی گوک‌ترک^۳ هولوغو^۴ رو، همینجا روی قله بانو شکست داده و بعد، مجبورش کرده تا سوگند بخوره و پیمان بنده که برای بیست سال از دشت‌های مرکزی بیرون می‌ره. حیف که این شاگرد برای تماشای چنین مبارزه‌ای خیلی کوچیک بوده. حتماً نبردی باشکوه و خارق‌العاده داشتن.»

مرد جوان همانطور که حرف می‌زد پشت سر دیگری راه می‌رفت. حالت قدم‌هایشان نه خیلی کُند و نه چندان سریع بود با این حال، او همیشه سه قدم فاصله با فرد جلویی را نگه می‌داشت.

^۲ جنگجویان قدرتمند در هنر رزمی که به رتبه شیان‌تیان با سطح آسمان اولیه رسیده‌اند.

^۳ Göktürk گوک‌ترکان (ترکی باستان: توروک یا کوک توروک. به معنای ترکان آسمانی) کفدراسیونی عشایری متشکل از چندین قبیله ترک در آسیای میانه بود.

^۴ Hulugu

مرد جلویی، با قدم‌هایی کوتاه حرکت می‌کرد، حالتش شُل و سست بود انگار واقعا داشت روی سطح زمینی بسیار هموار قدم می‌گذاشت. گام‌های مرد جوان پشت سری کمی طولانی‌تر می‌شدند. مرد جوان، هاله باشکوه یک ایزد جاوید را داشت اما وقتی کنار آن مرد قرار می‌گرفت، به راحتی می‌شد میزان زیرکی آنان را فهمید.

یان وو شی^۵ خنده‌ای تمسخرآمیزی سر داد: «چی فنگ‌گه؟ حقیقتا لیاقت این رو داشت که توی عالم برترین باشه. هولوگو یه وحشی خارجی بود—اون زیادی خودش رو دست بالا گرفت و به خاطر همین حقارت کشید. باید خودش رو سرزنش کنه. با این حال، به خاطر اینکه وجهه مکتب دائویی پاک و با اعتبار بمونه، چی فنگ‌گه با کُشتنش مخالف بود و به جاش اون پیمان‌نامه بیست ساله رو انتخاب کرد. غیر از کاشتن بذر دردسر برای آینده کوهستان شواندو، این کار چه سودی داشت؟»

یو شنگ‌یان^۶ کنجاکو بود: «شیزون،^۸ هولوگو همینطور که می‌گن جنگجوی قدرتمندی بوده؟»

«اگر من الان، باهاش مبارزه می‌کردم، نمی‌تونستم پیروزی خودم رو تضمین کنم.»

«واقعا اینقدر قدرتمنده؟» یو شنگ‌یان حیرت‌زده بود. البته که او می‌فهمید هنرهای رزمی استادش چقدر ژرف هستند. مهارت‌های هولوگو بایستی آنقدر ترسناک باشد که یان وو شی چنین قدرت‌ش را ارزیابی می‌کرد. شاید حتی رتبه‌ای بین سه نفر برتر عالم داشت.

لحن یان وو شی بی تفاوتی خاصی را نشان می‌داد: «وگرنه چرا من باید بگم که چی فنگ‌گه واسه شاگردش و نسل‌های آینده، دردسرهای بی‌پایان باقی گذاشته؟ بیست سال قبل، هولوگو شاید در سطح مهارت و قدرت چی فنگ‌گه نبود ولی طی این بیست سال، چنین شکاف قدرتی رو می‌شه بست. الان چی فنگ‌گه مُرده. کوهستان شواندو هرگز نمی‌تونه یه چی فنگ‌گه دیگه پیدا کنه.»

Yan Wushi - 晏无师^۵

Qi Fengge - 祁凤阁^۶

Yu Shengyan - 玉生烟^۷

Shizun - 师尊^۸ به معنی استاد.

یو شنگ‌یان نفس آرامی کشید: «بله، استاد اعظم چی، پنج سالی می‌شه که فوت کردن.»
«الان رهبر فرقه کوهستان شواندو کیه؟»

«یکی از شاگردان چی فنگ‌گه. اسمش شن چیائو^۹ هستش.»

یان وو‌شی واکنش چندانی به آن نام نشان نداد. او تنها یک بار چی فنگ‌گه را ملاقات کرد و این ملاقات به بیست و پنج سال پیش بازمی‌گشت. آن زمان، شن چیائو تازه به عنوان شاگرد شخصی چی فنگ‌گه پذیرفته شده بود.

هیچ تردیدی در این مساله وجود نداشت که کوهستان شواندو را برترین مکتب دائویی^{۱۰} در عالم می‌دانستند ولی از دید یان وو‌شی، که تازه از گوشه‌نشینی^{۱۱} ده ساله بیرون آمده، هیچکس در این مکتب، به جز چی فنگ‌گه، ارزش و توانایی ایستادن مقابل او را نداشت. بدبختانه، چی فنگ‌گه، مرده بود.

یو شنگ‌یان که بی‌علاقگی استادش را دید، اضافه کرد: «من شنیدم شاگرد هولوگو، به اسم گُن‌یه،^{۱۲} که برترین جنگجوی حال حاضر گوک‌ترک‌ها و حاکم خردمند چپ هست، الان و امروز توی قله بانبو حاضر شده تا شن چیائو رو به مبارزه دعوت کنه. اون می‌گه، می‌خواد شرم شکست قبلی هولوگو رو از بین ببره. شیزون، شما می‌خوای بریم و تماشا کنیم؟»

یان وو‌شی بدون اینکه موافقت کند یا مخالفت نشان بدهد، پرسید: «توی این ده سالی که من در گوشه‌نشینی بودم، چه اتفاقات بزرگی رخ داده، البته به جز مرگ چی فنگ‌گه؟»

۹ - Shen Qiao - 沈桥 به معنی نهایت پاکی و خلوص.

^{۱۰} دائو و تائو فرق کوچیکی دارن به این معنا که فرد دائو هم از جادو و هم از علم اولیه برای کارهای استفاده می‌کند.

^{۱۱} 闭关 اغلب تمرین و تهذیب‌گری پشت درهای بسته نیز خوانده می‌شود. گوشه‌نشینی زمانی‌ست که جنگجو خودش را از بقیه دنیا جدا کرده و برای آرامش و تمرین و بهتر کردن قدرت‌های درونی دور می‌شود. هدف از این کار بهبود زخم‌ها یا رسیدن به رده‌های دیگر قدرت است.

^{۱۲} Kunye - 昆邪

یو شنگ‌یان کمی فکر کرد و بعد گفت: «کمی بعد از اینکه به گوشه‌نشینی رفتید، امپراطور جدید سرزمین چی،^{۱۳} گائو وی،^{۱۴} به تخت نشست ولی اون مردی هوسران، ولخرج و اسرافکاره به همین خاطر از زمان سلطنتش، قدرت سرزمین چی رو به زوال رفته. شایعه شده یوون یونگ، امپراطور سلسله ژو، قصد حمله به سرزمین چی رو داره.»

«در ده سال گذشته، به خاطر مرگ چی فنگ‌گه، دسته‌بندی ده جنگجوی برتر عالم هم عوض شده. یی پیچن^{۱۵} از صومعه چونیانگ در کوهستان چینگ‌چنگ، راهب بودایی شوئه‌تینگ^{۱۶} از ژو و رویان که‌هویی^{۱۷} از آکادمی لینچوان به عنوان سه فرد برتر عالم شناخته می‌شن و اونها دقیقا نماینده و نماد سه مکتب بزرگ دائوییسم، بودایی و کنفوسیوس هستن. ولی برخی می‌گن نابغه کوسا^{۱۸} از تیووهون^{۱۹} هم باید بین سه تای برتر باشه. ضمنا هولولو هم هست—اگر اون توی این سال‌ها قدرتمندتر شده باشه، احتمالش هست دفعه بعدی که وارد دشت‌های مرکزی می‌شه، بتونه برای مقام اول رقابت کنه.»

پس از این سخنرانی، یو شنگ‌یان دید استادش همچنان به راهش ادامه می‌دهد و او ناچاراً اضافه کرد: «شیزون، دوئل امروز بین گُن‌یه و شن چیائو حتماً یه نبرد کمیاب و هیجان‌انگیزه. شن چیائو یه آدم گوشه‌گیره و از زمانی که رهبری کاخ شواندو رو برعهده گرفته حتی دست به مبارزه نزده. اون فقط به خاطر اعتبار و شهرت استادش چی فنگ‌گه بین ده جنگجوی برتر جا گرفته. شیزون اگر می‌خواه بیینی قدرت واقعی کوهستان شواندو تو دستای کیه، نبرد امروز رو نباید از دست بدی. من تصور می‌کنم قله بینگهویی پر از جنگجوهایی

^{۱۳} ایالت چی از غرب ژو و ایالات متخاصم. در حدود ۱۱۲۲ الی ۲۶۵ قبل از میلاد. به محوریت شان‌دونگ.

Gao Wei^{۱۴}

Yi Pichen^{۱۵}

Xueting^{۱۶}

Ruyan Kehui^{۱۷}

Kosa Sage - 俱舍智者^{۱۸}

吐谷浑^{۱۹} - چادرنشین‌های تیووهون خوانده می‌شوند.

ماهریه که او مدن تا این مبارزه رو ببین!

یان وو شی بالاخره روی قدم‌هایش متوقف شد: «فکر می‌کنی امروز او مدم اینجا که مبارزه رو تماشا کنم؟»

یو شنگ یان کمی دستپاچه شد: «شیزون، پس هدفتون چیه؟»

او زمانی که به سن هفت سالگی رسید، به شاگردی یان وو شی درآمد. سه سال بعد، یان وو شی یک نبرد را به استاد اعظم فرقه‌های شیطانی، سویی یووانگ^{۲۰} باخت. یان وو شی آسیب دیده، به گوشه‌نشینی رفت—گوشه‌نشینی‌ای که یک دهه به طول انجامید.

در طی این زمان، یو شنگ یان به تعلیماتش تحت فرمان و راهنمایی‌های یان وو شی ادامه داد و به مکان‌های زیادی سفر کرد. روند زندگی‌اش او را فراتر از آن چیزی قرار داد که قبلاً بود. او از خیلی وقت پیش در دنیای جیانگ‌هو،^{۲۱} بین جنگجویان درجه یک قرار گرفته بود. اما از آنجا که استادش را برای ده سال ندیده، یک احساس ناآشنایی و غریبی میانشان وجود داشت.

به علاوه، در این سال‌ها، یان وو شی با اینکه کنارشان نبود، هنرهای رزمی‌اش پیشرفت زیادی داشتند و به همین خاطر ترس و هیبت ناشی از قدرت‌ش در قلب یو شنگ یان بیشتر شده بود. آنقدر که رفتار جسورانه و پر از سرکشی، که دیگران از او می‌دیدند کاملاً مهار شده و اکنون به سادگی شیزونش را همراهی می‌کرد.

یان وو شی دستانش را پشت کمرش قفل کرد: «من نبرد بین چی فنگ‌گه و هولوگو رو دیدم.» او با لحنی بی‌تفاوت گفت: «شن چیاو و گُن‌یه، شاگرد‌هاشون هستن. هنوز جوون، مهم نیست چقدر قدرتمند باشن، نمی‌تونن در سطحی باشن که مبارزه‌شون از نبرد چی و هو پیشی بگیره. من تو رو به خاطر آب‌های پر خروش و زمین خاص اینجا آوردمت که

^{۲۰} Cui Youwang - 崔由妄

^{۲۱} 江湖 - JIANGHU - به طور لفظی، دریاچه‌ها و رودخانه‌ها، جیانگ‌هو بیانگر اجتماع زیرزمینی بزرگی از جنگجویان هنر رزمی است. اعضای این دنیا خودکامه بوده و مسائل بیشان را با قدرت و افتخار حل می‌کنند هرچند شاید این چیزها مانع از حضورشان در دنیای معمول نشود.

انرژی آسمانی و روح زمین رو با هم پیوند می‌ده. اینجا خیلی برای تمرین و کسب روشنگری درونی مناسبه. وقتی من به کنج عزلت رفته بودم، اصلاً فرصت نداشتم مراقبت باشم اما الان که اومدم، نمی‌تونم بذارم تعلل کنی و در این سطح قدرتی که هستی بمونی. قبل از اینکه به پنجمین سطح از کتاب قانون فنگ‌لین^{۲۲} برسی، باید همینجا بمونی.»

یو شنگ‌یان احساس بدی پیدا کرد. هرچند این ده سال به اینجا و آنجا سفر کرده بود، اما جرات نداشت دست از تمرین بکشد و از تمریناتش غفلت کند، حتی یک روز هم غافل نشده بود. او هنوز در اوایل بیست سالگی بود ولی به سطح چهارم کتاب قانون فنگ‌لین رسید. در جیانگهو، او یکی از چند فرد ماهر در بین نسل جوان محسوب می‌شد ولی الان به نظر می‌آمد شیزونش اصلاً هیچ یک از این چیزها را نمی‌بیند.

یان ووشی که به نظر می‌رسید احساسات شاگردش را حس نموده، گوشه دهانش را به لبخند مسخره‌ای بالا برده و گفت: «وقتی من همسن تو بودم، از سطح ششم هم گذشتم. تو به چی افتخار می‌کنی آخه؟ به جای مقایسه خودت با اون به دردنخورها، برای چی خودتو با من مقایسه نمی‌کنی؟»

هرچند، موهای روی شقیقه یان ووشی با رنگ سپید پوشیده بودند، اما این چیزها از جذابیت او کم نمی‌کرد. در حقیقت، سایه لبخندش باعث شده بود کسی نتواند از آن چهره جذاب چشم بردارد.

ردای سفیدش، بلند و شل افتاده، در آن باد سنگین، تکان می‌خورد و خش خش می‌کرد اما یان ووشی قهقهه می‌زد و تنومند، کاملاً بی‌حرکت سر جای خود ایستاده بود. او به سادگی همانجا ایستاد و دستانش را پشت کمرش قرار داد. تشعشعاتی که از او ساطع می‌شد سرشار یک هاله نامرئی و تحقیرکننده بود که هم‌زمان ترسناک و خردکننده به نظر می‌رسید.

همانطور که یو شنگ‌یان در جهت مخالف ایستاده بود، فشاری خفه‌کننده از روبرویش احساس کرد، طوری که دو قدم به عقب برداشت: «شیزون، شما یه استعداد آسمانی هستی، آخه این شاگرد چطوری جرات می‌کنه خودش رو با شما مقایسه کنه؟» او با ترس و احترام سخن می‌گفت.

«با قدرتمندترین حمله‌ای که می‌تونی انجام بدی، با من روبرو شو. من می‌خوام ببینم توی این سال‌ها چقدر پیشرفت کردی.»

یو سنگ‌یان از موقعی که استادش به گوشه‌نشینی رفته، هنرهای رزمی خود را نیازموده بود. این فرمان استادش، کمی تردید در وجودش باقی گذاشت، هرچند یک‌جورهایی مشتاق هم بود ولی وقتی برق ناشکیبایی را در چهره یان ووشی دید، آن ذره تردید هم از وجودش ناپدید گشت.

«پس لطفا این شاگرد رو به خاطر گستاخی ببخشید!»

همین که این سخنان از لبانش خارج شدند، بدنش به حرکت درآمد و آستین‌هایش را بالا گرفت. چنان سریع حرکت می‌کرد که سخت می‌شد حرکاتش را دید، خیلی زود، روبروی یان ووشی رسید.

یو سنگ‌یان یک دستش را بالا آورده، حمله کف دست را انجام داد. از دید یک تماشاچی، انجام این حرکات هیچ قدرت و نیرویی پشتشان نداشتند—به نظر می‌رسید به نرمی چیدن گل‌ها در یک روز بهاری پیش می‌رود یا حتی چون پاک کردن گرد و غبار در شبی پاییزی—سبک چون هوا، بدون حتی یک ذره قدرت آتشین.

تنها آنها که اهل این مهارت‌ها هستند شاید می‌توانستند قدرت آن حمله را احساس کنند. در شعاع یک متری تا اطرافشان، درختان و گیاهان همه خم شده بودند، آب رودخانه برعکس شده، موج‌های زیادی بالا آمدند و کف آب با فوران جریان هوا بیرون زد، همه قدرت یو سنگ‌یان به سمت یان ووشی می‌رفت!

چنین جریانی شاید می‌توانست رودخانه‌ها را معلق کند و دریاها را واژگون نماید اما وقتی به یان ووشی رسید، با حصارِ نامرئی متوقف شد. جریان تند آن حمله دو نیم شده و به دو طرف منحرف گشت. او در همان نقطه قبلی ایستاده بود و تکان نمی‌خورد. تنها وقتی کف دست یو سنگ‌یان در برابر چشمانش قرار گرفت، با بی‌تفاوتی یک انگشتش را دراز کرد. فقط یک انگشت و دیگر هیچ.

با همین حرکت یک انگشتش، حمله یو سنگ‌یان در هوا متوقف شد. یو سنگ‌یان احساس می‌کرد بادهایی که از حمله کف دستش بیرون می‌زدند، معکوس شده و با قدرتی چندین برابر

حمله خودش به سمتش برمی‌گشتند. او سریع هشیار شده، از فشار آنی بهره برد و با عجله عقب‌نشینی کرد.

با این عقب‌نشینی، او ده گام به عقب رانده شد.

پس از اینکه صخره‌ای یافت بالاخره توانست با لرز و بدنی مرتعش سخن بگوید: «این شاگرد از شیزون به خاطر لطفش، تشکر می‌کنه!»

یو شنگ‌یان وقتی از حمله کف دست خود استفاده می‌کرد، اعتماد به نفس زیادی داشت — افراد کمی در دنیای رزم بودند که می‌توانستند در برابرش مقاومت کنند. و یان وو‌شی، تنها با یک انگشت، او را وادار ساخت تا کف دستش را عقب بکشد و از خودش محافظت کند. خوشبختانه، شیزونش، روند پیشرفت او را به سختی آزمود و قصدش برتری‌جویی نبود. اگر یک دشمن در مقابلش داشت، آن وقت...

با این فکر، عرق سردی به تن یو شنگ‌یان جاری شد. نتوانست خودش را کنترل کند و جرات نداشت دیگر خیلی به خود اطمینان داشته باشد. یان وو‌شی، به هدف خود رسیده بود. اکنون به یو شنگ‌یان یک زنگ هشدار نشان داده و دیگر خودش را زحمت نداد تا حرف بزند.

«استعداد بی‌نظیرت رو حروم نکن. چند روز دیگه من به سمت خاقانات گوک‌ترک^{۲۳} می‌رم.

وقتی اینجا به سطح پنجم رسیدی، اگه کاری نداشتی که بکنی، می‌ری و شیشیونگت^{۲۴}

رو پیدا می‌کنی. بیش از اندازه سرگردان نمی‌شی و ول نمی‌چرخي.»

یو شنگ‌یان با احترام گفت: «چشم.»

یان وو‌شی گفت: «منظره اینجا توسط طبیعت ساخته شده و افراد کمی به اینجا میان. کاش می‌شد یه چرخي این اطراف بزنی. پس بهتره که تو...»

^{۲۳} Göktürk Khaganate منظور اولین امپراطوری تحت امر ترک زبان‌هاست. در گذشته بهشون

خاقانات گوک‌ترک یا خاقان ترکی می‌گفتن. منظور حکومت و قلمروی ترک هاست.

^{۲۴} Shixiong برادر هم‌رزم ارشد. از این عبارت برای آن دسته افرادی استفاده می‌شود که در یک گروه هستند و یا یک استاد مشترک دارند.

پیش از اینکه بتواند حرفش را تمام کند، از جایی در فاصله نزدیک، غوغا و سر و صدایی برخاست. دو نفرشان صداها را دنبال کرده و بالا را نگاه کردند و دیدند که یک مرد از کوهستان به سمت پایین سقوط کرده و انگار از ارتفاع بالا می‌افتد. او با شدت به لایه‌های پر پیچ و خم کوه برخورد کرده و بالاخره وقتی با سطح پایینی یک صخره برخورد نمود، متوقف شد. حتی یو شنگ‌یان وقتی شدت ضربه و سقوطش بر زمین را دید، بریده بریده نفس می‌زد. مطمئناً حتی یکی از افراد مبارز سطح شیان‌تیان، هم با چنین ضربه سنگینی ناشی از سقوط از قله کوه و چنان ارتفاعی سخت می‌توانست زنده بماند. به علاوه اینکه، این مرد مطمئناً بی‌دلیل به پایین پرت نشده. او حتماً پیش از سقوطش به شدت آسیب دیده بود.

«شیزون؟» یو شنگ‌یان منتظر راهنمایی یان وو‌شی بود.

او گفت: «برو اونجا و به نگاهی بنداز.»

ردای دائویی مرد، از بخش‌های مختلفی پاره شده بود، احتمالاً به خاطر برخورد با شاخه‌ها و سنگ‌ها در حین سقوط این اتفاق افتاده بود. گوشت تنش در برخی قسمت‌های بدنش تکه تکه شده و غرق خون بود. زخم‌های تازه بودند و به سختی می‌شد ظاهرش را تشخیص داد. او کاملاً بیهوش شده و اصلاً نمی‌توانست شمشیرش را در دست نگهدارد. وقتی به زمین برخورد کرد، شمشیرش نیز افتاد و همان نزدیکی سقوط نمود.

«انگار استخوان‌های بدنش خرد شدن.» یو شنگ‌یان اخم کرد و مدتی او را بررسی نمود، سپس از روی همدردی نه‌چ‌نچ کرد. بعد وقتی می‌خواست نبضش را احساس کند، چیزی چون جرقه زندگی حس نمود.

اما حتی اگر می‌توانست این مرد، که در چنین وضعی بود را نجات بدهد، احتمالاً برایش بهتر بود که بمیرد.

به هر حال یو شنگ‌یان عضو یک فرقه شیطانی بود—او شاید جوان بود اما میزان رحم و مهربانی‌اش حد خاصی داشت. پس هرچند که قرص احیاگر بزرگ را در دست داشت اما نمی‌خواست آن را به این مرد زخمی بدهد.

فقط اینکه...

«شیزون، امروز، همون روزیه که دوئل بین شن چیائو و کُنْیه انجام می‌شه. این مرد از اون بالا افتاد، جایی که دوئل داره انجام می‌شه، ممکنه که اون...»
 یان ووشی به آن سمت آمد. به جای اینکه مرد را نگاه کند، شمشیر را برداشت. تیغه شمشیر همچون باران پاییزی سرد بود و هیچ آسیبی رویش نداشت. تیغه‌اش انگار انعکاسی از رودخانه‌ها و مه و موج‌های ظریفی بود که رقص کنان روی سطح آب در حرکتند. در نزدیکی قبضه شمشیر، چهار علامت دیده می‌شد که یک مهر متنی را شکل داده بودند. یو شنگ‌یان به آن سمت آمد و نگاه کرد: «آه، شمشیر شانه‌ه تونگبی.^{۲۵} این شمشیر رهبر فرقه کاخ ارغوانی شواندوئه.^{۲۶} این مرد شن چیائوئه!»
 او ناباورانه به مردی که به شکل وحشتناکی زخمی شده و دم مرگ بود نگریست—شن چیائو.

«مهارت‌های چی فنگ‌گه در عالم بهترین هستن. شن چیائو شاگرد شخصی اونه و برای هدایت کوهستان شواندو بزرگ شده. چطور ممکنه این شکلی شکست بخوره؟»
 یو شنگ‌یان در برابر شن چیائو چمباتمه زده و اخم کرد: «یعنی مهارت رزمی کُنْیه از استادش هولولوگو هم پیشی گرفته؟»
 اگر هر کس دیگری از کوهستان شواندو سقوط کرده بود، یان ووشی حتی نگاهش نمی‌کرد اما شن چیائو به عنوان رهبر فرقه، مورد خاصی بود. او شمشیر شانه‌ه تونگبی را به سمت یو شنگ‌یان انداخت، بعد برای لحظاتی به چهره نامشخص شن چیائو نگریست.
 بالاخره لبخندی مرموز روی صورت یان ووشی ظاهر گشت.
 «اول، قرص احیاگر رو دربیار و بهش بده.»

^{۲۵} The mountains and rivers too are grieving 山河同悲 اسم شمشیر در حالت بهتر به

"سراسر عالم چون غم است." معنی می‌شه.

^{۲۶} کلمه شواندو به کاخ دالو در اسناد کهن ربط داره و کلمه زیفو بیان کننده کاخ باجینگ هست اما در اینجا به معنی کاخ بنفش یا ارغوانیه.